

## زمینه های شکل گیری نهضت ملی شدن صنعت نفت

گفت‌وگوی دکتر ابراهیم یزدی با نشریه ندای جامعه کرمانشاه

۱۳۸۷/۱۲/۱۴

\* برای شروع بحث دوست دارم از اینجا شروع کنیم که چرا در این مقطع تاریخی نهضت ملی شدن صنعت نفت رخ داد؟ برای پاسخ به شما باید سیر حوادث، تغییرات و تحولات را از شورش تنباکو و جنبش مشروطه‌خواهی و سپس استبداد صغیر، قیام‌های مسلحانه‌یی که در آذربایجان توسط شیخ محمد خیابانی، در گیلان میرزا کوچک‌خان، در خراسان کلنل پسیان، در جنوب چاکوتایی‌ها و تنگستانی‌ها را بررسی کنیم و سپس به جمع‌بندی برسیم. در اسفند سال ۱۲۹۹ کودتای نظامی توسط سیدضیاءالدین طباطبائی و سردار سپه با حمایت و برنامه‌ریزی آیرون ساید انگلیسی انجام شد. دوره ۲۰ ساله، از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ در تاریخ معاصر، دوره بسیار ویژه‌ای است. استبداد جدید مجلس را منحل نکرد بلکه ساختارهای ظاهری حفظ شد و درون آن شروع به کار کرد. ویژگی دوره ۲۰ ساله رضاشاه این بود که وضع ایران را با تمام مستعمرات اروپایی متمایز می‌کند و آن این بود که استعمار به طور نامرئی به ایران آمد. اگر به دنیای آن زمان بنگرید، کشورهای آفریقایی، آسیایی، امریکای لاتین و غیره به طور مستقیم مستعمره بودند، هند در اشغال نیروهای نظامی انگلیس بود و نائب‌السلطنه داشت. در مصر، اندونزی، شمال آفریقا و... استعمار به طور فیزیکی حضور داشته است. اما در یک کشور و آن هم استثنائاً در کشور ما، بر خلاف سایر کشور های دنیای سوم آن دوران، استعمار بطور مستقیم وارد نشد.

### \* به چه دلیل؟

این یک بحث مفید و مهم جامعه‌شناختی است که باید باز شود. موضوع اصلی این است که آیا انگلیس‌ها و یا سایر کشورهای اروپائی تلاش کردند که به طور مرئی، یعنی با نیروی نظامی و اشغال سر زمین وارد شوند یا خیر؟ اگر وارد شدند پس چرا موفق نشدند. بررسی تاریخی نشان می‌دهد که ورود با نیروی نظامی و اشغال سر زمین در دستور کار بوده است.

### \* اما موفق نشدند؟

بله، اما شکست خوردند.

### \* از چه کسی شکست خوردند؟

از مردم محلی. با مقاومت های مردمی روبرو شدند.

### \* یعنی بافت جامعه ایران اجازه نداد که ایران مستعمره مستقیم و مرئی شود؟

به بافت جامعه ایران ربطی نداشت بلکه به عنصر ضد سلطه اجنبی در فرهنگ ایران مربوط می‌شود. موقعیت کشورمان و قرار داشتن بر سر چهارراه حوادث خاورمیانه موجب آن بوده است که دائماً مورد تهاجم اقوام خارجی و غیرایرانی قرار بگیرد. سلطه

قدرت های خارجی بر کشورمان سابقه ای طولانی دارد. این امر باعث تقویت عنصر ضدسلطه اجنبی در فرهنگ ما شده است. ما ایرانی ها به شدت ضدسلطه بیگانگان هستیم. آموزه های دینی و منع سلطه غیر مسلمان بر مسلمان این عنصر ضد سلطه بیگانه در فرهنگ ما را تقویت نموده است. در فرهنگ و آداب و رسوم ملی مهمان نواز هستیم و به خارجی ها محبت می کنیم ولی زمانی که بحث سلطه بیگانه می شود مقاومت در برابر آن شدید است. تاریخ نه جندان دور کشورمان نشان می دهد که هر زمان نیروهای بیگانه برای اشغال ایران وارد شده اند مردم ف در غرب، در شرق در جنوب و در شمال، مقاومت کرده اند. بعنوان نمونه ببینید در غرب چه کسانی در برابر تهاجمات خارجی مقاومت کردند؟

### \* کردها همواره مرزبان بوده اند؟

در بلوچستان، بلوچ ها مقاومت کردند. در جنوب، انگلیس ها نیرو پیاده کردند ولی با مقاومت دلیران تنگستانی، آن هم نه با درخواست و دعوت دولت مرکزی، بلکه به طور خود جوش مواجه شدند. در آذربایجان و خراسان روس ها آمدند و مشهد را اشغال کردند، گنبد امام رضا را به توپ بستند. در تبریز در روز عاشورا مجتهد بزرگ را به دار زدند ولی نتوانستند بمانند. این نکته بسیار مهمی در فرهنگ ما است که باید کاوش شود و به سطح آگاهی جامعه برسد. این عنصر ضداجنبی در فرهنگ ملی ما ایرانی ها، همانطور که اشاره کردم، با آموزه های دینی امتزاج پیدا کرده و تقویت شده است. زیرا طبق آموزه های قرآنی غیر مسلمانان حق ندارند بر مومنین سلطه داشته باشند، به همین دلیل در تنگستانی ها وقتی انگلیسی ها می آیند، در آنجا دولت مرکزی نبوده، بلکه یک روحانی مردم را علیه متجاوزین خارجی بسیج می کند و مقاومت می کنند. پس از شکست استبداد صغیر، تا روی کار آمدن رضاشاه، انگلیس ها و روس ها در ایران تلاش بسیاری کردند ایران را اشغال و تبدیل به مستعمره کنند ولی همه جا شکست خوردند. بنابراین طرح دیگری را به اجرا گذاشتند. و کودتا کردند. در استعمار نا مرئی، سردار سپه انگلیسی نیست، ظاهراً ایرانی است. بر سر کار که آمد اسم خود را به پهلوی تغییر داده و اصل و نصب خود را به ایران باستان پیوند زد.

بنابراین در برابر این سوال تاریخی که چه شد که استعمار بطور نا مرئی به ایران وارد شد، پاسخ من این است که آنها سعی کردند ولی نتوانستند. نظریه دیگری می گوید، استعمار غربی احساس کرد، استعمار نامرئی ارزان تر و راحت تر است و پیامد کمتری دارد. من اولین بار در یکی از سخنرانی های خود در جلسات ماهیانه جبهه ملی، شاخه امریکا در نیویورک، این موضوع را مطرح کردم، مرحوم دکتر شایگان می گفت نه، انگلیسی ها یاد گرفتند که سلطه نا مرئی ارزان تر است و دلیلی ندارد که هزینه بالایی بپردازند. اما به نظر من نگرش اول درست است. زیرا انگلیسی وارد شدند و جاهایی را اشغال کردند، در بلوچستان می خواستند به سرداران بلوچ امتیاز دهند ولی آنها به جای سازش با انگلیسی ها، در برابر تجاوز انگلیسی ها در بلوچستان مقاومت کردند. در کردستان و جاهای دیگر هم همین طور بود.

پس اینها تلاش کردند که بیایند ولی موفق نشدند. البته بعد هم مشاهده کردند اگر مستقیم و مرئی بیایند هزینه بالایی دارد و غیر مستقیم و بطور نامرئی وارد شدند.

اما استعمار مرئی مزایا و معایبی دارد. استعمار نامرئی مزایای استعمار مرئی را ندارد و مخرب تر از استعمار مرئی است. در هند، مصر، شمال آفریقا و هر جا که حضور استعمار غربی فیزیکی و مرئی بوده است جنبش برای آزادی و استقلال رشد بیشتری داشته و فراگیر تر بوده است. زیرا نیاز نبود به مردم عادی و عامی گفته شود سربازانی که شهر های شما را اشغال کرده اند و شما آن ها را مشاهده می کنید انگلیسی، فرانسوی، پرتغالی، هلندی و... هستند. بنابراین در کشورهایی که استعمار مستقیم بوده و حضور فیزیکی بارز داشته است، مبارزات ضد استعماری بسیار گسترده و فراتر از سطح و محدوده روشنفکران بوده است؛ به اعماق جامعه رفته و همه

می‌دانند که فلان شخص نایب‌السلطنه انگلیسی است. ولی روشنفکران ما به چند درصد مردم می‌توانستند ثابت کنند که رژیم رضاشاه ماهیتاً انگلیسی است؟

تفاوت دیگر اینکه در استعمار مستقیم، چون بنام آبادانی یا همان استعمار، آمده‌اند باید در ظاهر کارهایی انجام دهند، به همین دلیل در کشور هند سیستم قضایی بسیار موثری ایجاد کردند. در مصر کارهای آبادانی زیادی انجام دادند، در سنگاپور آنچه انگلیسی‌ها برای مردم سنگاپور باقی گذاشتند بسیار باارزش است. در مالزی گذاشتند و رفتند ولی چیزی بر جا گذاشتند که از خیلی جاهای دیگر جلوتر است. بنابراین در کشورهای که استعمار به طور مرئی وارد شده امتیازاتی داشته و کارهایی انجام داده است، اما وقتی استعمار به طور نامرئی به ایران آمد، برای اینکه باقی بماند، پایه‌های اخلاقی جامعه را بر هم زد و هویت ملی را مخدوش کرد. در دوره رضاشاه مشاهده می‌کنیم که ۱۳۰۰ سال تاریخ ما را نادیده می‌گیرند و از آن عبور می‌کنند و به ایران باستان وصل می‌کنند. با حذف هزار و سیصد سال از تاریخ کشور ما، یک ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی افراطی شوینستی را دامن زدند. این یک ملی‌گرایی اصیل نبود. زیرا ملت در آن جایگاهی نداشت و محلی از اعراب نبود.

پس از آن که در شهریور ۱۳۲۰ رضاشاه از ایران رفت، اگر مانند پاتولوژیست‌ها و آسیب‌شناسان یک برش مقطعی از جامعه بزنیم و مطالعه کنیم، وضعیتی که با آن روبه‌رو بودیم چنین بود: نسل این دوران با یک گسل تاریخی روبروست؛ با نسل مشروطه و تجربه انقلاب مشروطه‌بیگانه است و با جنبش مشروط خواهی ارتباطی ندارد، تجربه جنبش مشروطه‌خواهی و شورش تنباکو و آرمان‌هایی که در سطح جامعه در آن زمان مطرح بود و قاعدتاً باید در دیگر نسل‌ها ادامه پیدا می‌کرد تا مطالبات ملی پیگیری شود، دیده نمی‌شد. برای ادامه اهداف کلان ملی انتقال این جارب به نسل‌های بعدی بسیار مهم است. شما نسل جوان و جدید وارث مبارزاتی هستید که پدران شما شروع کرده‌اند و شما باید آن را ادامه بدهید. کودتای ۱۲۹۹ و دوره بیست ساله این گسست و انقطاع تاریخی را بوجود آورد. اما کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نتوانست این انقطاع را به وجود آورد. به طوری که برای نسل حاضر امروز، تجارب جنبش ملی شدن نفت و دولت ملی دکتر مصدق زنده است و حضور دارد. در مقاله‌ای که در همایش بنیاد فرهنگی بازرگان ارائی دادم این موضوع را تحلیل کرده‌ام. در شهریور ۱۳۲۰ نسلی به وجود آمده بود که با نسل قبلی خود بیگانه بود. به تعبیری دیگر، آنچه برای این نسل تجدد بود، برای پدران و مادران آنها شرک و بی‌دینی محسوب می‌شد. نسلی که هویت تاریخی اش مخدوش شده است. از طرف دیگر، با رفتن رضا شاه از ایران و جنگ جهانی است، ارتش متفقین به ایران آمده است و قصد دارد پشت جبهه روسیه را در ایران آرام نگه دارد. از طرف دیگر در ۵-۶ سال آخر سلطنت رضاپهلوی، تمایلات یا حمایت از آلمانی‌ها در ایران قوی شده بود و روابط نزدیکی میان ایران با آلمان شکل گرفته بود. متفقین برای مقابله با نفوذ آلمان در ایران، حزب توده را به عنوان یک حزب ضدفاشیستی آزاد گذاشتند. بنابراین ادبیات حزب توده در آن سال‌ها سرشار از ادبیات ضدفاشیستی است.

در طی این دوره فضای سیاسی جامعه باز شده و آزادی‌های سیاسی و مطبوعاتی وجود پیدا کرده بود. این ۱۲ سال آزادی برای کشور ما بسیار مهم بود.

#### \* در چه زمانی؟

از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲. در آن فضای سیاسی و مطبوعاتی آزادی که وجود داشت تدریج به هویت ملی و ایرانی ما بازسازی شد.

### \* علت اینکه گفتید یک روحیه ضداجنبی وجود داشت، ولی در مقابل متفقین مقاومت نشد به خاطر چه بود؟

علت اینکه مقاومت نشد به این خاطر بود که نیروهای ملی سازمان یافته نبودند، ارتش بود. بخشی از ارتش در برابر تجاوز انگلیس‌ها و متفقین مقاومت کرد. در کرمانشاه ارتش مقاومت کرد، اما به آن دستور دادند که مقاومت نکند و راه را باز کند. در تاریخ کرمانشاه فقط این موضوع نوشته است. در آن زمان دایی من یک پزشک بود و در ارتش کار می‌کرد و در کرمانشاه مقیم بود و برای ما شرح می‌داد که وقتی انگلیس‌ها آمدند چه اتفاقی افتاد. در جنوب نیروی دریایی ایران مقاومت کرد ولی آن را از بین بردند و گفتند که حق مقاومت ندارید. بله، ارتش باید مقاومت می‌کرد ولی دستور آمد که مقاومت نکنند. نیروهای ملی و مردمی هم هنوز محلی از اعراب نداشتند که مقاومت کنند. اما نکته بسیار مهم دیگری هم وجود دارد. استبداد داخلی آن چنان مردم را تحت فشار خود قرار داده بود که ورود نیروهای خارجی با شکستن استبداد داخلی همراه شد. مردم نه تنها در برابر آن مقاومت نکردند بلکه از آن استقبال هم کردند. من خود شخصاً در خیابان ژاله آن زمان شاهد ورود نیروهای آمریکا بودم و دیدم که مردم چگونه در خیابان برای آن‌ها ابراز احساسات می‌کردند. در دوران مشروطه هم ما شاهد رفتار هائی از این نوع هستیم.

پس بنابراین اهمیت دوره ۱۲ ساله در این است که دوره بازسازی هویت ملی ما و برگشت به خویشتن خویش است. اثراتی که این دوره دوازده ساله بر روحیات و رفتارهای ما بر جای گذاشته است هنوز پابرجاست. کودتای ۱۲۹۹ توانست ارتباط دو نسل را قطع کند، یعنی جنبش آزادیخواهی در ایران که با شورش تنباکو آغاز شده بود و با جنبش مشروطه به جایی رسیده بود نتوانست در بستر تاریخ ادامه پیدا کند و یک انقطاع بزرگ بیست ساله به وجود آمد. اما کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نتوانست این انقطاع را ایجاد کند، اهداف کوتاهمدت کودتا محقق شد، مصدق سقوط کرد، شاه برگشت، کمپانی‌های نفتی برگشتند اما آن رابطه‌ای که ملت ایران با جنبش ملی در آن دوران پیدا کرده بود از بین نرفت.

### \* در آن ۱۲ سال چه اتفاقی افتاد که نیروها توانستند خود را بازسازی کنند؟

فضا آزاد بود، یکسری آزادی‌های سیاسی نسبی وجود داشت. تصور آن برای شما و نسل شما شاید غیرممکن باشد. ولی در آرشیو روزنامه اطلاعات و کیهان ملاحظه می‌کنید. روزنامه اطلاعات در آن ۱۲ سال آگهی‌ها و بیانیه‌های حزب توده را هم چاپ می‌کرد و فضا تا این اندازه باز بود. انواع و اقسام روزنامه‌های چپ و راست و... وجود داشت و در آن فضای آزادی که وجود داشت و تبادل اطلاعاتی که انجام می‌شد مردم آرام آرام رشد می‌کردند. در همین دوران سه جریان اصلی فکری و سیاسی در جامعه شروع به رشد کرد، که هر کدام به تناسب سوابق و امکانات با اختلاف زمانی بروز و ظهور پیدا کردند. ابتدا حزب توده اعلام موجودیت کرد و کمونیست‌ها وارد شدند به دلیل اینکه آنها یک هسته فعال داشتند که در زمان رضاشاه به زندان افتاده بودند. وقتی متفقین وارد ایران شدند، شاه در سوم شهریور از ایران رفت و سلطنت به پسرش منتقل شد. در مهرماه همان سال حزب توده اعلام موجودیت کرد. بعد از آن نیروهای ملی و احزاب ملی آمدند، حزب پیکار و حزب ایران آمد. احزاب ملی شروع بوجود آمدند. در فاز سوم احزاب و تشکل‌های وابسته به جریان اسلامی با تاخیر چندساله به وجود آمدند. فدائیان اسلام و انجمن‌های اسلامی به این جریان وابسته بود. یعنی دو جریان اسلامی روشنفکری دینی و سنت‌گرا از حدود سال‌های ۱۳۲۳ یا ۱۳۲۴ شروع به ساماندهی تدریجی خود کردند. انجمن اسلامی در دانشگاه تشکیل شد. نهضت خدایپرستان سوسیالیست و فدائیان اسلام درست شد.

در آن دوران، آن فضای باز و امکان تبادل نظر در آگاهی بخشی به مردم بسیار موثر بود و نقش اساسی داشت. اگر منحنی آن را رسم کنیم، حزب توده مهرماه سال ۱۳۲۰ درست شد، تا سال ۱۳۲۳ و منحنی تیزی بالا رفت اما در سال ۱۳۲۳ حزب توده افول پیدا کرد. در دوران اول فعالیت حزب توده که سه ساله اول است به عنوان یک حزب ملی فعالیت می‌کرد نه یک حزب مارکسیستی. تمام

عناصر یک جریان ملی و بعضاً اسلامی بودند. به طور مثال در عاشورا و تاسوعا، سردر حزب توده که در خیابان فردوسی روبه‌روی بانک مسکن بود، کتیبه‌های سیاه می‌بستند. روزنامه مردم اکنون در آرشیو مجلس شورای اسلامی است و می‌گوید که ما ادامه‌دهندگان راه امام حسین هستیم، یعنی عنصر وابستگی وجود ندارد و مشهود نیست. بسیاری از روشنفکران ایران، هنرمندان و مترجمین جذب شدند، یعنی پتانسیل بود که همه به تدریج جذب حزب توده شدند و منحنی به صورت تیز بالا رفت ولی از سال ۱۳۲۳ به بعد که مساله امتیاز نفت شمال مطرح شد و آنها به تدریج وجه وابستگی خود را نشان دادند، حزب توده از درون شروع به ریزش نیرو کرد. خلیل ملکی، جلال آل‌احمد و گروه‌های مختلف جدا شدند و منحنی پایین آمد. بنابراین در آن فضا آرام‌آرام تغییراتی پیدا شد، اول حزب توده آمد، بعد از آن احزاب ملی آمد، که احزاب ملی به دلایل گوناگون سریع‌تر رشد کردند، احزاب اسلامی با تاخیر آمدند.

\* اینجا یک سوال پیش می‌آید، رضاخان یک ناسیونالیست شوونیست را در دستور کار قرار داد و همان طور که گفتید شروع به تبلیغ نوعی ناسیونالیست افراطی کرد، اما در اینجا مشاهده می‌کنیم که قرائت دیگری از ناسیونالیسم هم مطرح می‌شود که این قرائت بیش از قرائت رضاشاه مورد توجه قرار می‌گیرد، تفاوت این دو نوع ناسیونالیسم چیست؟

ناسیونالیسم یعنی ملی‌گرایی، یعنی ملت محور. بدون ملت نمی‌توان ملی‌گرا بود. در ناسیونالیسمی که رضاشاه تبلیغ می‌کرد ملت جایی نداشت. ملت حقوقی، ویژگی‌هایی و فرهنگی دارد. نمی‌توان ملی‌گرا بود اما به حقوق و فرهنگ ملی بی‌اعتنا و یا بی‌اعتقاد بود. در ناسیونالیسم افراطی دوره رضا شاه ۱۴۰۰ سال تاریخ ما نادیده گرفته شده بود. فرهنگ ایرانی ما به دلیل این ۱۴۰۰ سال گذشته یک فرهنگ دویبعدی است، هم ملیت است و هم دیانت، هم ایرانیت است و هم اسلامیت. مرحوم دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در یکی از سخنرانی‌های خود به مطلبی می‌پردازد که بسیار مهم است. آقای کی استوان در دو جلد کتاب خود درباره موازنه منفی دکتر مصدق و گزارشی از مذاکرات مجلس چهاردهم از دکتر مصدق نقل می‌کند که: «من هر آنچه که خواهد به ملیت و دیانت ما لطمه وارد کند، در برابرش می‌ایستم.» ملی‌گرایی شوونیستی زمان رضاشاه این عنصر ملی را نادیده می‌گرفت و انکار می‌کرد و نمی‌توانست ریشه‌دار باشد. اما جریان ملی اصیلی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ شروع شد، اگر چه داعیه رسالت و کار مذهبی نداشت اما فعالان آن مسلمان بودند، خود دکتر مصدق، برخلاف آنچه بعضی‌ها گفته‌اند، مسلمان بود و اعتقاد داشت و حتی وجوهات شرعی خود را هم می‌پرداخت، از رهبران و موسسین حزب ایران، مرحوم مهندس حسینی و مرحوم دکتر سنجابی افراد متدینی بود. در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود، مانند مرحوم مهندس بازرگان و دکتر سحابی وجه دینی را لحاظ نمی‌کردند ولی بی‌دین یا ضد‌دین هم نبودند. رهبران احزاب ملی ما به ندرت ضد‌دین بودند. سکولار به معنی جدایی دین و دولت بوده‌اند اما بی‌دین نبوده‌اند. ما نباید این دو را با هم مخلوط کنیم. در حالی که ملی‌گرایی شوونیستی زمان رضاشاه ضد‌دین بود و به تخریب تمام مبانی دینی و اخلاقی می‌پرداخت. علت هم این بود که استعمار غیرمستقیم و نا مرئی برای ادامه دادن سلطه خود باید مبانی اخلاقی را سست و ما را از هویت‌مان خالی می‌کرد. بخشی از هویت فرهنگی ما که به فرهنگ ما غنا بخشیده است، دین و مذهب ما است. پس وقتی در این دوره جریان ملی شکل می‌گیرد، به یک ضرورت تاریخی پاسخ می‌دهد. شورش تنباکو و انقلاب مشروطه ایران دو بعد داشته است. بعد ضد‌استبدادی و بعد ضد‌استعماری. در بعد ضد‌استعماری ملی‌گرا و برای استقلال ایران و مخالف سلطه بیگانه بوده است. در دوره ۲۰ ساله اگرچه انقطاع تاریخی به وجود آمد و مشروطه برای نسل جدید، یک تاریخ بود نه هویتی که در آن زندگی کند، اما رهبرانی که از دوره بیست ساله نجات پیدا کرده بودند به پل ارتباطی بین این نسل و نسل مشروطه تبدیل شدند.

## \* می‌توانید نام ببرید؟

مرحوم دکتر مصدق و علی‌اکبر دهخدا، حتی در جناح چپ افرادی مانند سلیمان میرزا که مسلمان و حاجی هم بود، با روحانیون هم ارتباط داشت و از آیت الله شیخ عبدالکریم حائری تقلید می‌کرد. او از موسسین حزب اجتماعیون عامیون یا همان سوسیال دموکرات بوده است. در دوران مشروطه، قبل از رضاشاه، احزاب ملی به وجود آمدند یکی از آن‌ها حزب اجتماعیون عامیون یا سوسیال دموکرات‌های ایران بود. سلیمان میرزا موسس آن بود و بعد از شهریور ۱۳۲۰ جزو موسسین حزب توده شد. این افراد وارثین تجربه مشروطه بودند و به نسل جدید منتقل کردند، اما در این انتقال آن اندازه که مصدق و دهخدا موثر بودند سلیمان میرزا موثر نبود. دهخدا هم جزو همان نسل بود، اینها دوباره حرکت ملی را سامان دادند. ویژگی‌های این حرکت ملی با سرشت فرهنگی ایرانیان تطبیق می‌کرد به همین دلیل مورد استقبال قرار گرفت. منحنی رشد این حرکت از حرکت جریان اول، مارکسیست‌ها، بطئی‌تر بود اما با طرح جبهه ملی و سپس انتخابات مجلس شانزدهم و سپس مبارزات ملی شدن صنعت نفت به تدریج فضای روشنفکران ایران تغییر کرد. فضایی که یک دوران صرفاً چپی بود، در سال‌های ۲۸، ۲۹ و ۳۰ به سمت فضای ملی تحول پیدا می‌کرد. مثلاً تا قبل از اینکه ما به دانشگاه برویم و جنبش ملی رشد کند و فضای دانشگاه‌ها را تحت تاثیر قرار دهد در انتخابات سازمان دانشجویان دانشگاه تهران چپی‌ها برنده بودند و اکثریت را در دست داشتند. بدنه دانشجویی در فعالیت‌های سیاسی زیاد شرکت نمی‌کرد اما با فعال شدن حرکت ملی در دانشگاه‌ها و به وجود آمدن آگاهی در سال‌های ۲۹ و ۳۰ نیروهای ملی و مذهبی انتخابات را برنده شدند. اکثریت نمایندگان که برای سازمان دانشجویان دانشگاه تهران انتخاب شد از ملیون بودند، منتها ملیون طیفی بودند از حزب ایران، ملت ایران، مردم ایران، نیروی سوم و اعضای انجمن اسلامی دانشجویان.

## \* ولی همه وحدت گفتمانی داشتند؟

بله وحدت گفتمانی سیاسی داشتند، هم سو بودند. بنابراین همه اینها تاثیرات آن دوره است. سازمان دانشجویان دانشگاه تهران که سازمانی در ید جریان چپ بود، ناگهان توسط جریان ملی گرفته شد و نتیجه این شد که وقتی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ صورت گرفت این جریان ملی که شکل گرفته بود در نیمه شهریور اولین اعلامیه نهضت مقاومت ملی ایران منتشر کرد.

\* قبل از اینکه به بعد از کودتا برسیم یک سوال مطرح است. شما فرمودید اساساً جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه دو وجه ضداستعماری و ضداستبدادی داشت. در ۱۲ سال قبل از کودتا استبداد چندانی وجود نداشته است، آیا جبهه ملی و نهضت ملی شدن صنعت نفت فقط یک جنبه ضداستعماری داشت؟

در کشور ما در قرن گذشته استعمار و استبداد دو روی یک سکه بوده اند. در شورش تنباکو محور اصلی و غالب ضداستعماری بود، اما وقتی جنبش ضداستعماری علیه کمپانی تنباکو موفق شد. به طور واقع بینانه ای محور ضداستعماری به ضداستبدادی ارتقاء پیدا کرد. زیرا در ناخودآگاه جامعه ما و در میان روشنفکران این اعتقاد بود که تا زمانی که استبداد بر سر کار است استعمار دوباره برخواهد گشت. پس از موقعیتی که شورش تنباکو ایجاد کرده بود استفاده شد تا استبداد هم مهار شود و این صورت گرفت. در دوره رضاشاه استبداد و استعمار دوباره بر ما مسلط شد، اما بعد از شهریور ۱۳۲۰ مبارزات سیاسی در محور ضداستعماری شکل گرفت، اما به این معنا نبود که در بطن آن ضداستبدادی نبود. شعار یا اعتقاد به این که شاه باید سلطنت کند نه حکومت بیان همین وجه ضد استبدادی است. همین جا باید به این نکته هم اشاره کنم که هر زمان که مبارزه با سلطه بیگانه مطرح می‌شود حتی آن دسته از عناصر درون حاکمیت هم، که خود فروخته بودند، حمایت می‌کردند. زیرا آن‌ها هم دوست نداشتند که انگلیسی‌ها مسلط باشند. اما وقتی مبارزه

به محور ضداستبدادی متحول می شود، حتی برخی نیروها که ضداستعمار هم هستند چون یک دست در دست استبداد دارند نمی توانند با آن هم راهی کنند. شیخ فضل الله نوری در شورش تنباکو نقش داشت ولی زمانی که مبارزه ضداستبدادی شد نتوانست ادامه دهد. این افراد نمی توانستند مملکت را بدون پادشاه تصور کنند. تصور و درک اینها از حکومت سلطنتی، سلطنت مطلقه بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ همان طور که شما گفتید محمدرضا شاه استبداد پدرش را نداشت اما استعمارنا مرئی بود و همچنان در دربار نفوذ داشت. اگر کتاب اسناد خانه سدان (که از مدیران بر جسته شرکت نفت انگلیس در ایران بود) را بخوانید ملاحظه می کنید که انگلیسی ها در همه کارها دخالت می کردند. استانداران و نمایندگان را آنها تعیین می کردند. در کتاب «کالبدشکافی توطئه» (انتشارات قلم) من روایت انگلیس ها از کودتای ۲۸ مرداد را، ترجمه کرده ام در آنجا اسناد انگلیس ها را آورده ام، برادران رشیدیان بسیار صریح می گفتند که ما با انگلیسی ها کار می کنیم، هر کس می خواست نماینده شود به این برادران پولی می داد و آنها ترتیب کار را می دادند یعنی انگلیسی ها تا این اندازه فعال مایشاء بودند. استبداد به آن معنای زمان رضاشاه وجود نداشت اما استعمار حضور داشت ولی به شکل دیگری عمل می کرد، بنابراین حرکت ملی از ضداستعماری آغاز شد اما به تدریج و عملاً تجربه تاریخی برخورد با استبداد آغاز شد. می دانید هنگامی که شاه نتوانست در برابر مبارزات ملی مقاومت کند و فرار کرد، باز هم خارجی آمد، کودتا کرد و استبداد ۲۵ ساله را بر ما مسلط کرد. این بار که محمد رضا شاه آمد مانند پدرش چکمه هایش را پوشید و آمد.

**\* کودتا در ابتدا روز ۲۵ مرداد اتفاق افتاد و نیروهای مردمی نقش ایفا کردند و جلوی آن را گرفتند. در فاصله این سه روز چه اتفاقی افتاد که نیروهای کودتا با ۵۰۰ یا ۶۰۰ نفر از افراد توانستند دولت را از پا در آورند؟**  
۶۰۰-۵۰۰ نفر نبودند، تیپ زرهی که تیمور بختیار فرماندهی آن را بر عهده داشت به تهران آمد.

#### **\* از کرمانشاه آمد؟**

بله از کرمانشاه به تهران آمد. من این رویدادها را از زاویه دیگری نگاه می کنم. اگر دکتر مصدق می خواست در ۲۸ مرداد ۳۲ مقاومت کند آیا فکر نمی کنید ایران تجزیه می شد؟

#### **\* استعداد آن را داشت؟**

بله، تیپ زرهی از کرمانشاه به تهران آمده بود. نیروهای نظامی توان مقاومت نداشتند. در دوره اول، ۲۵ مرداد، افسران محافظ خانه دکتر مصدق مقاومت کردند و نصیری بازداشت شد. نصیری هم ناشیگری کرد، زیرا ساعت یازده شب برای ابلاغ حکم عزل مصدق مراجعه کرده بودند، همه اینها نشان می داد که کودتا است. مصدق هم نوشت که احتیاج نبود این حکم را سبعت ۱۱ شب با تانک به من ابلاغ کنند، فراش دربار را می فرستادند و نامه را به من می داد و رسید می گرفت. در آن تاریخ ارتش مقاومت کرد و خود ارتشی ها نصیری را بازداشت کردند. اما در روز ۲۸ مرداد فرماندهی ارتش نتوانست. افسران جزئی که در خانه مصدق بودند مثل سرهنگ ممتان، رشیدی و دیگران مقاومت کردند ولی در بالا مقاومت نبود و کسی زاهدی را نگرفت.

#### **\* مگر زاهدی پنهان شده بود؟**

بله، ولی اگر می خواستند می توانستند او را بگیرند. کاشانی هم از زاهدی حمایت می کرد، زاهدی در مجلس متحصن شد و مورد حمایت کاشانی قرار گرفت و دلیل هم این بود که او می گفت اینجا خانه ملت است و هر کس در اینجا تحصن کند من باید از او حمایت

کنم. در واقع در دوره دوم اختلافاتی که وجود داشت خود را نشان داد. اما یک عامل بسیار مهم‌تری هم وجود داشت که آن را در کتاب خود توضیح داده‌ام. برای ساده کردن صورت مساله ممکن است بگوییم کاشانی علیه مصدق با دربار ساخت. اما در مورد کاشانی‌ای صحبت می‌کنیم که تاریخ مبارزه طولانی علیه انگلیس‌ها داشته است، در عراق با انگلیسی‌ها جنگیده بود، انگلیسی‌ها او را چندین بار تبعید کرده بودند. در فلک‌الافلاک در اراک تبعید و بازداشت بوده است. مدتی در لبنان تبعید بوده است، من از خودم سوال می‌کنم چه شد که این شخص از محمدرضا پهلوی حمایت کرد. آیا کاشانی به خاطر رسیدن به آلف و علوف این کار را کرد؟ خیر، علت را باید در جای دیگری دید. بنظر من علت این بود که انگلیس‌ها در تبلیغات خود جا انداختند که ادامه حکومت دکتر مصدق منجر به پیروزی کمونیست‌ها می‌شود و برای اینکه این مساله را جا بیندازند حزب توده را تقویت می‌کردند و به نام حزب توده فعالیت می‌کردند.

#### \* در اینجا به دکتر مصدق انتقاد وارد نیست که می‌توانست جلوی فعالیت‌های آنها را بگیرد ولی نگرفت؟

اگر می‌گرفت بدتر می‌شد. خیر، نمی‌توانست و نمی‌باید. خودش در دادگاه این مسدله را جواب داده است. در مدافعات او آمده است. فرمول انگلیس‌ها این بود که اگر دکتر مصدق ادامه دهد ایران کمونیستی می‌شود. حال برای عده‌ای این سؤال مطرح شد که اگر شاه بماند بهتر است یا کمونیست‌ها بیایند.

#### \* برای آقای کاشانی؟

برای آقای کاشانی و خیلی از رهبران مذهبی و خیلی از افراد دیگر این بود که اگر قرار است مصدق بماند و شاه برود ایران کمونیستی شود، شاه بماند بهتر است تا ایران کمونیستی شود.

#### \* شاه بماند البته برای آقای کاشانی؟!\*

خیر برای خیلی‌ها، زیرا کمونیست‌ها از شاه در نظر بسیاری بدتر بودند. امریکایی‌ها هم در همین فرمول گرفتار شدند. انگلیسی‌ها توانستند امریکایی‌ها را قانع بکنند که ادامه حکومت مصدق به پیروزی کمونیست‌ها می‌انجامد، آنها را قانع کردند که در کودتا شرکت کنند. بنابراین، این معادله آرام آرام جا افتاد. برای آموختن از تاریخ مهم است. وقتی کودتا ۲۵ مرداد شکست خورد برای ایجاد ترس و وحشت، عناصر توده نفتی در خیابان‌ها به راه افتادند و شعارهای بسیار تندی می‌دادند، مانند جمهوری دموکراتیک خلق‌ها و... مرحوم طالقانی در یکی از سخنرانی‌های خود می‌گفت پوسترهایی تهیه کرده بودند و در قم بین روحانیون تقسیم کردند که ما به زودی خواهیم آمد و همه شما را به دار خواهیم زد و در میان روحانیون علیه ادامه حکومت مصدق چنین جوی را ایجاد کردند. متأسفانه احزاب ملی هم در فضای رادیکالیزه شده بعد از ۲۵ مرداد مسابقه افراط در شعار را دادند. احزاب ملی به جای اینکه به دنبال یافتن راه حل برای جلوگیری از کودتا باشند، در جوی که توده نفتی‌ها ساخته بودند در غلطیدند.

#### \* تشدید کردند؟

تشدید کردند. مانند بعد از انقلاب که شعارهای بسیار افراطی می‌دادند و همه به دنبال آن راه می‌افتادند. همین اتفاق افتاد به طوری که جامعه ما ناگهان با حالت تحیر روبه رو شد و حیرت زده بود که داستان چیست. از این طرف توده نفتی‌ها در خیابان‌ها امکانات و آزادی داشتند که علیه همه چیز شعار بدهند، در کتابی که در بالا بآن اشاره کردم، جزئیات آن حوادث گفته شده است. این شعارها برای این بود که مردم را مرعوب کنند که مصدق باید برود و گرنه کشور کمونیستی می‌شود.



**\* به همان سوال برگردیم، اگر جلوی فعالیت آنها را می‌گرفتند چطور می‌شد؟**

جلوگیری از آن تظاهرات خیابانی بدون اعمال زور امکان نداشت. در چنان جوی مصدق به استبداد متهم می‌شد. علاوه بر این امکان تجزیه وجود داشت. اما مصدق در دادگاه گفت «من نگرانی نداشتم زیرا در جریان چپ، یکی حزب توده بود و دیگری توده نفتی. مبارزه ما قطع نفوذ انگلیس بود وقتی ما موفق می‌شدیم انگلیسی‌ها، و به تبع آن توده نفتی‌ها هم دیگر نمی‌توانستند کاری کنند. جریان توده‌ای روسی هم از فقر، گرسنگی و اختلاف طبقات مردم تغذیه می‌کرد. اگر برنامه‌های ما در رابطه با بهبود وضع کارگران جلو می‌رفت نفوذ آن‌ها هم منتفی می‌شد. سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران یادگار دکتر مصدق است. برای اولین بار در ایران سازمان بیمه‌های اجتماعی برای کارگران درست شد. هیچ‌کس نمی‌داند دکتر مصدق با استفاده از اختیاراتی که از مجلس گرفته بود این سازمان و یا بانک ساختمانی را درست کرد که امروز هم بعد از ۶۰ سال هنوز پا بر جاست.

**\* آیا دکتر مصدق به کار خودش، سیاست‌ها و مدیریت خودش امیدوار بود؟**

بله

**\* که می‌تواند در کوتاه مدت سلاح حزب توده را هم بگیرد؟**

بله، اگر مصدق می‌خواست در خیابان‌ها با مردم روبه‌رو شود، زیرا آنها به نام مردم تظاهرات می‌کردند، دکتر مصدق را بیشتر از حالا محکوم می‌کردند که مردم را سرکوب کرده است.

**\* آیا نهضت آزادی با هدف پر کردن خلأ امتزاج ملی‌گرایی مذهبی ایجاد شد؟**

خیر، نهضت آزادی ایران در سال ۴۰ درست شد.

**\* منظورم بعد از این تجربه بود؟**

ما صحبت از حرکت ملی می‌کردیم. جنبش ملی بعد از جنبش کمونیست‌های ایران زودتر از حرکت‌های اسلامی وارد شد اما هنگامی که بعد از شهریور بیست بحث اسلام مطرح شد، اولین سوالی که به ذهن همه آمد «کدام اسلام؟» بود. در مشروطه این نبود و همه مسلمان بودند، هنوز در سطح اندیشه‌های دینی بحث «کدام اسلام؟» مطرح نبود. مشروعه و مشروطه به صورت بسیار رقیق در برابر هم قرار گرفت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ وقتی همه وارد صحنه شدند ما یک قشر مشخص تحصیلکرده دانشگاهی پیدا کرده بودیم که در دوران مشروطه وجود نداشت. مدارس که میرزا حسن رشیدی شروع کرد و دیگران هم شروع کردند و روحانیت با آن مخالفت می‌کرد، در دوره ۲۰ ساله رضاشاه به دلیل اینکه تعلیمات اجباری را پیدا کردند، دبستان و دبیرستان‌های جدید و سیستم آموزش جدید ریشه دار شد. درست است که بعد از شهریور ۱۳۲۰ با نسل جدیدی روبه‌رو بودیم که نسبت به تاریخ خود بیگانه بود ولی قشر تحصیلکرده‌ای بود، در دانشگاه ۷۰۰۰ دانشجو داشتیم. در حالی که قبل از آن چنین نبود. یک مثال تاریخی می‌زنم، چرا دارالفنون که توسط امیرکبیر درست شد شکست خورد؟ امیرکبیر موفق شد که یک نهاد آموزشی عالی درست کند اما بعد از یک یا دو دوره که فرزندان اشراف و ثروتمندان رفتند، دانش آموزی نبود که درس بخواند و آماده رفتن به دارالفنون باشد، در واقع دبستان، دبیرستان و مقدماتی که لازم است یک محصل با آن مفاهیم آشنا شود و به دارالفنون برود وجود نداشت. وقتی می‌خواست به دارالفنون برود کسی

بود که اطلاعاتی نداشت. بنابراین دارالفنون درست شده بود ولی پیش شرط‌های ضروری آن که دبستان و دبیرستان بود، وجود نداشت، طبیعی بود که دارالفنون به بن بست برسد، اما در شهریور ۱۳۲۰ ما این را داشتیم. دانشگاه‌های ما جا افتاده بود، سیستم جدید مدارس جدید جا افتاده بود. بنابراین در آن دوره بسیاری از مسلمانان اجازه نمی‌دادند فرزندانشان به مدارس جدید بروند زیرا تصور می‌کردند بی دین می‌شوند زیرا فیزیک و شیمی می‌خوانند. جریانات چپ هم تبلیغ می‌کردند که شما اگر به مدرسه می‌روید و فیزیک و شیمی می‌خوانید، دیگر معنا ندارد که به دنبال خدا بروید، پس دو جریان تبلیغ می‌کرد که مسلمانان نباید به مدارس جدید بروند. اما جریانی شکل گرفت که ما پیشگامان آن بودیم. ما نسل جدیدی از محصلینی بودیم که در دانشگاه درس خواندیم و نه تنها بی دین نشدیم بلکه دیندارتر هم شدیم. مهندس بازرگان و سحابی و طالقانی در آن نقش داشتند. بنابراین حرکت اسلامی به تدریج هویت خود را پیدا می‌کند، اما از همان ابتدا بحث «کدام اسلام؟» مطرح بود. فدائیان اسلام یک قرائت از دین را معرفی می‌کردند، روشنفکران دینی دانشگاهی که یک قشر قابل ملاحظه شده بودند قرائت دیگری را معرفی می‌کردند.

از شهریور ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۲، دوازده سال طول کشید همه در فضای فرهنگی کار می‌کنیم، بازرگان، طالقانی، سحابی، انجمن‌های اسلامی و... جنبه سیاسی ما کمتر بود. در دانشگاه‌ها زمان مصدق فعال بودیم ولی فعالیت بیشتر ما در انجمن اسلامی بود و برای هویت فرهنگی تلاش می‌کردیم که «کدام اسلام» را تعریف کنیم، توده‌ای‌ها هم دائماً اسلام سنتی را به رخ ما می‌کشیدند.

### \* اصطلاحاً اسلام ارتجاعی؟

اسلام ارتجاعی. در حالی که قرائت ما با این فرق می‌کرد. تشکیل نهضت مقاومت ملی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ یک تحول در درون جنبش ملی ایجاد کرد و ناگهان جنبش دو بعدی شد. حرکت ملی به معنای مردم‌گرایی است و در زمان دکتر مصدق این حرکت رشد کرد و به تدریج آگاهی ملی به وجود آمد، اما در این آگاهی ملی همه لائیک نبودند، مردم عادی کوچه و خیابان و بازار با اندیشه‌های خود از مصدق حمایت می‌کردند و اندیشه‌های آنها دینی بود. در دوران دکتر مصدق این بحث‌ها نبود اما زمانی که کودتا شد حاج سیدرضا زنجانی، بازرگان، طالقانی و همه ما از رهبران نهضت مقاومت شدیم، آرام آرام بعد فکری و رکن دینی هویت ما خود را در نشریات نشان داد. در سال ۱۳۴۰ ناگهان فضای سیاسی در حال باز شدن بود، جبهه ملی دوم فعالین خود را شروع کرد. اما به دلایل تاریخی نتوانست یا نخواست و یا صلاح ندانست که بعد فرهنگ دینی را هم وارد و لحاظ کند، بنابراین یک جای حرکت ملی می‌لنگید. حرکت ملی نمی‌تواند تک بعدی باقی بماند.

### \* جامعیت جامعه را منعکس نمی‌کند؟

منعکس نمی‌کند. مرحوم طالقانی در همان سال ۱۳۴۰ به دوستان جبهه ملی می‌گفت که شما که ملی هستید و الان که عاشورا و تاسوعا است و تمام ایران عزادار است شما هم به زبان خودتان و با فرهنگ و ادبیات خودتان برنامه بگذارید. همان کاری که نهضت آزادی می‌کرده و می‌کند. بنابراین مشکل جنبش ملی تک بعدی ماندن است. ناسیونالیسم عرب هم این مشکل را داشت که شکست خورد بنابراین تشکیل نهضت آزادی ایران، پاسخ به یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر در جامعه ما بوده است که یک حرکت ملی است ولی باید رکن فرهنگ دینی مردم را هم نمایندگی کند. این دلیل مهم تشکیل نهضت آزادی است. البته مسائل دیگری هم بود. مرحوم مهندس بازرگان در همان زمان در پاسخ به نامه و سؤال من که شما چرا از جبهه ملی جدا شدید و نهضت را تشکیل دادید، نوشت ما با آقایان بر سر دو موضوع اختلاف داشتیم، آقایان می‌گفتند مصلحت نیست در آن تاریخ به شاه حمله کنیم، دوم اینکه چون نمی‌خواهیم شاه را تحریک کنیم، شاه نسبت به مصدق حساس است و نباید زیاد از مصدق نام ببریم. نهضت آزادی می‌گفتند ما اگر این دو رادرنظر نگیریم دیگر

چه می‌خواهیم بگوییم. البته در زمانی این موضوع می‌توانست منطقی باشد ولی شما به عنوان نسل جدید می‌توانید آن را مورد تجدیدنظر قرار دهید. اگر در آن تاریخ جبهه ملی شاه را هدف اصلی قرار نمی‌داد و از مصدق هم اسمی نمی‌آورد، آیا جبهه ملی قادر به ادامه حیات بود یا خیر؟ به خاطر دارم که در نهضت مقاومت ملی در سال‌های ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ ما با همه رابطه داشتیم مثل مرحوم اللهیار صالح، عبدالله معظمی و از جمله شاپور بختیار. بختیار در جلسه‌ای به ما گفت دوره مصدق تمام شد و مصدق کنونی اللهیار صالح است و باید در اطراف اللهیار صالح جمع شویم. این سوال مطرح است که آیا چنین چیزی امکان پذیر بود؟ من خودم به همان نظریه‌ای که گفتم معتقد هستم ولی پیشنهاد می‌کنم که نسل جدید آن را به کنکاش بگذارد. اگر آنچه بازرگان برای من نوشته بود و من هم نامه آن را به مرحوم نجاتی دادم که در کتاب خود آورده است، اگر این سخن درست باشد که بیانیه‌های جبهه ملی دوم نشان می‌دهد، پس سوال این است که اگر این طور می‌شد جبهه ملی می‌توانست ادامه دهد؟ آیا مبارزه سیاسی مسالمت‌آمیز بدون اینکه وارد ابعاد افراطی شود امکان پذیر بود؟ یا در آن شرایط جبهه ملی از بین می‌رفت و شاه اجازه چنین چیزی را نمی‌داد. شاه در سال ۱۳۴۰ همان شاه سال ۱۳۳۰ نبود و نظام پادشاهی و نفوذ بیگانگان مانند گذشته نبود. مثال دیگری می‌زنیم، سال ۱۳۳۴، آیزنهاور برای دور دوم انتخاب می‌شود و دکترین خود را معروف به **دکترین آیزنهاور** منتشر می‌کند، شادروان **اللهیار صالح** به عنوان دبیرکل حزب ایران از دکترین آیزنهاور استقبال می‌کند و بیانیه‌ای به عنوان استقبال از دکترین آیزنهاور می‌دهد. در آن زمان سروصدای زیادی ایجاد شد و بسیاری به او انتقاد کردند. مصدق ایراد گرفت و گفت مگر از شما سوال کرده بودند که این جواب را دادید و اصلاً چرا این حرف را زدید. اما در مجلس شورای ملی لایحه‌ای بردند و حزب ایران را غیرقانونی اعلام کردند،

این بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود، امریکایی‌ها در ایران بودند، کنسرسیوم موفق به تشکیل شده بود و شاه حکومت می‌کرد، یک حزب ملی از دکترین آیزنهاور استقبال کرده است، چرا مجلس حزب ایران را غیرقانونی اعلام کرد؟

زیرا شاه به شدت نگران ارتباط ملیون ایران با امریکایی‌ها بود. امریکایی‌ها شاه را می‌خواستند که مصدق ساقط شود، جریان نفت برقرار شود، کنسرسیوم آمده و همین شده است. بنابراین ممکن بود با یک جریان ملی کنار بیایند و از شاه عبور کنند و شاه هم‌ترسید. صورت مساله هم روشن بود، اللهیار صالح از دکترین آیزنهاور استقبال کرد برای اینکه بتواند حمایت آنها را جلب کند، کاری به درستی یا نادرستی و منطقی یا غیرمنطقی بودن آن نداریم ولی این منطقی بود و شاه‌ترسید آن را غیرقانونی اعلام کرد که به امریکایی‌ها بگوید «غیر از من هیچکس». شما در خاطرات سالیوان، برژینسکی، سائرس و نس و... می‌خوانید که شاه به شدت نسبت به ارتباط امریکایی‌ها با ملیون ایران حساس بود و امریکایی‌ها هم آن را رعایت می‌کردند به همین دلیل هیچ‌گاه با ملیون تماس نمی‌گرفتند، به همین دلیل در خاطراتی که نوشته شده می‌گویند که ما اطلاعی نداشتیم و یک خطای استراتژیک بود که امریکایی‌ها ارتباط خود را قطع کردند.

بنابراین سوال این است که وقتی در سال ۱۳۳۴ شاه با اللهیار صالح چنین برخوردی می‌کند و در سال ۳۹ و ۴۰ یک فرد ملی، اللهیار صالح، در انتخابات مجلس بیستم از کاشان انتخاب می‌شود و به مجلس می‌رود و شاه مجلس را منحل می‌کند که این نفر هم نباشد، آیا سیاستی که جبهه ملی ترسیم می‌کرد، که به شاه حمله نکنیم و از مصدق هم نام نبریم، امکان ادامه حیات داشت یا خیر؟ در آن زمان پاسخ منفی بود، اگر می‌خواست آن کار را بکند موفق نمی‌شد و از بین می‌رفت. زیرا گاهی در تقابل سیاسی شکست می‌خوریم و گاهی در این شکست اعتبار خود را از دست می‌دهیم. نهضت آزادی ایران در تقابل و چالش‌ها از نیروی برتر شکست خورده ولی اعتبار خود را از دست نداده است و به عنوان یک جریان معتبر باقی مانده است.